

شخصیت حضرت زینب (س)

سفیرانی دکتر محمد رضا سنگری

تهیه و تنظیم: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ عاشورا
کمیته پژوهش

www.roozedahom.com



حضرت زینب (س)

توصیف شب عاشورا

شب عاشورا شبی است که خلوص در خلاصه ترین شکل خویش، در هیأت عاشق ترین انسانها در لرزش شانه ها، در کربلا چهره نشان می دهد. شب عشق بازی، شب خنده، شب تبسم، شب شوخی، شب صفا، شب وداع، شب صفای انسانهایی که بهت و حیرت فرشتگان خدا را برا نگیختند. امشب بارانی از فرشته بر کربلا می بارد و اصلاً کربلا امشب زمین نیست، سراسر آسمان است. و اصلاً هر چه آسمان است، امشب به زمین رسیده است. همه به تماشا آمده اند. خدا تماشاگر صحنه ای است که در تمام تاریخ اتفاق نیفتاده است.

بررسی شخصیت حضرت زینب (س)

یکی از بزرگترین چهره های شب عاشورا که همه مسئولیتهای خطیر فردا را نیز بر دوش دارد، تا صبورانه به مقصد برساند، حضرت زینب سلام الله علیهاست.

هدف این است که در این مبحث شخصیت، وجود و حرکت حضرت زینب (س) را، مخصوصاً در کربلا تحلیل و بررسی کنیم و یک نگاه متفاوت به زندگی زینب (س) داشته باشیم. برای مطرح کردن این بحث ابتدا مقدمه ای در قلمرو عرفان مطرح است که به آن می پردازیم تا شاید بتوان تصویری دیگر از زندگی حضرت زینب (س) ترسیم کرد.

همه می دانیم که در فرهنگ دینی ما مرگ نقطه ای پایان نیست. مرگ گشودن دریچه ای است به لایتنه ای، به بی کرانگی و یا اصلاً آغاز حیات انسان است. آن طرف خیلی جدی تر از این طرف است. آن طرف حاصل دنیا را درو می کنیم، برداشت می کنیم. هیچ چیز در این عالم گم نمی شود، تمام گمشده هایمان را در آن سو خواهیم یافت. کدام دانه در زمین فرو رفت که نرست؟ به قول مولانا:

کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست چرا به دانه ای انسانیت این گمان باشد

این دانه های فرو رفته در خاک روزی از خاک سر برون خواهد آورد. خیلی صحنه ای شگفتی است. لحظه ای آن روز را تصور کنیم. آن اتفاق عجیب را که قرآن به آن بسیار اشاره کرده است. شاید بدانید ۱۴۰۰ آیه از مجموع ۶۶۶۶ آیه قرآن مربوط به قیامت است ۲۵/۸ قرآن اصلاً مربوط به مسئله ای معاد است. در اصل خداوند دارد می گوید، آن طرف را خیلی جدی بگیرید، خیلی مهم است، بی آنکه این دنیا را هم فراموش نکنید، به تعبیر مولانا: دنیا مَتَجَرَّ اولیا الله است دنیا تجارتگاه دوستان خداست. از اینجا معلوم می شود که ما در این دنیا تدارک آن سو را می بینیم. عاقلانه اش هم همین

است. مثلاً ۲ ساعت قصد نشستن در مکانی را داریم؛ برای خودمان پیش بینی ۲ ساعت را خواهیم کرد، به اندازه‌ی حضور دو ساعت مان تدارک دیده‌ایم. باران است چتری با خودمان می‌آوریم لباس گرمی می‌پوشیم، خیلی وسیله با خودمان نمی‌آوریم. هیچکس با خودش پتو نمی‌آورد، لحاف نمی‌آورد، امکانات ندارد که بخوابد بخوابد، قرار است دو ساعت باشیم. اگر این میزان زمان ما بیشتر بود، به شکل دیگری عمل می‌کردیم، اگر یک هفته بود به شکل دیگری، اگر یک ماه، یکسال، پنج سال، صد سال. آن دنیا بینهایت زمان است، آنجا دیگر کرانه ندارد، مرز ندارد. توجه داشته باشید برای رفتن به سرای دیگر چقدر باید توشه با خودمان ببریم. قرار نیست دو ساعت برویم تا اندک ابزاری با خودمان برداریم. هر چه انسان بیشتر تلاش کند اندوخته‌های آن طرفش بیشتر خواهد بود. یک روز هم آن‌ها را خواهد دید. بیان قرآن این است که آنجا عملتان را می‌بینید، «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ».

خوب و بد تماشا می‌شود. آنجا دوربین‌های آخرت همه‌ی صحنه‌های زندگیمان را به تماشای خودمان و دیگران می‌گذارند. به این خاطر آن روز واقعاً روز سختی است. گاهی وقتها ممکن است این مسئله را کودکان ببینند، یک لحظه فکر کنید، در همین شهری که هستید صبح از خواب بلند شوید، به شما اطلاع دهند که رودخانه آتش گرفته! بروید کنار رودخانه (تصور کنید) ده لیتر بنزین، صد یا هزار لیتر بنزین یک میلیون لیتر بنزین آتش بگیرد، چه صحنه‌ای درست می‌شود؟ اگر به شما بگویند خلیج فارس یکباره آتش گرفته و اگر به شما بگویند تمام دریا‌های عالم آتش گرفته؟! روز قیامت خداوند اشاره دارد تمام دریاها آتش می‌گیرد و یک زلزله به وقوع می‌پیوندد که زلزله‌ی واقع در زمین از جنس ریشترهایی که ما می‌شناسیم نیست. اصلاً جنسش با همه‌ی زلزله‌ها فرق می‌کند همه‌ی زلزله‌ها وقتی که می‌لرزد، اگر لرزش باشد زمین شکافته می‌شود و چیزهایی در زمین فرو می‌رود اما این زلزله بر عکس همه زلزله‌هاست. هر چه در زمین است از زمین بیرون می‌آید! "واخرجت الارض اثقالها". مرده‌ها از زمین بیرون می‌آیند خیام می‌گوید:

پیش از من و تو لیل و نهارى بود ست
گردنده فلک نیز به کارى بود ست
پا بر سر فاک تا به فاری نذی
این مردمک چشم نگاری بوده است

این کوزه چو من عاشق زاری بود ست
در بند سر زلف نگاری بود ست
این دسته که برگردن او می‌بینی
دستیست که درگردن یاری بود ست
آن روز چه می‌بینید. دریا آتش می‌گیرد، فکر کنید در کنار البرز هستید، کوه دماوند قطعه قطعه به فضا پرتاب شده است. تصور کوه‌های چون پنبه زده شده و در هوا پراکنده چگونه است؟! ماه و زمین، کهکشانشان، ستاره‌ها به هم بریزد! خیلی ترسناک و وحشتناک است.

ما آنسو خواهیم رفت . مرگ چیزی جز ملاقات پروردگار نیست ، دیدار اوست ؛ هیچکس هم در این مسئله تردید ندارد . آیا کسی در شما ها هست که ادعا کند من نمی میرم ؟

هاشم جاوید ، که شاعر نسبتاً مطرحی است شعر بسیار زیبایی دارد ، که مفهوم آن این است : یک روز پیر مردی نشسته بود کودکی نزد او آمد و از او سؤال کرد: "پرسش من این است راست ترین راستی زندگی چیست؟ راستی که هیچکس نتواند در آن شک و تردید بکند؟" پیر در اندیشه فرو رفت ناگهان اتفاقی برگی از شاخه افتاد، گفت مرگ است که برای همه اتفاق می افتد . دم آخر در گوش ما زمزمه می کند الموت حق - حق یعنی امر ثابت امری که تغییر و شک نمی پذیرد - امر مسلم ، مرگ خواهد بود .

مرگها مختلف است و هر کس به گونه ای می میرد . هر چقدر بخواهند مسئله را حل کنند بهانه های جدیدی برای مرگ پیدا می شود . به نظر من هر پدیده ی جدید علمی می تواند بهانه ی تازه ای برای مرگ باشد . در عین حال که بعضی وقتها عاملی است که می تواند ما را از مرگ نجات بدهد . یک پارادوکس شگفتی است که در دنیا وجود دارد هی می سازند که مسئله مرگ را حل کنند همین چیزها اتفاقاً خودشان ابزار مرگ می شوند . پس در مرگ شکی نیست ، همه می میرند . ما بحثمان الان روی مرگ نیست .

انواع مرگ از دیدگاه عرفا

عرفا می گویند چهار نوع مرگ وجود دارد ، که تحت عنوان "**موت ارادی**" از آن یاد می کنند . الان ممکن است فکر کنید این بحث چه ارتباطی به حضرت زینب (س) دارد؟ . عظمت انسان این است که همین مرگ را برای خودش انتخاب کند ، (موتوا قبل ان تموتوا) ، قبل از اینکه بمیرانند تان بمیرید . نوع مرگ را خودتان انتخاب کنید.

یک نوع موت ما داریم که به آن می گویند "**موت احمر**" یعنی : مرگ سرخ که آن را می گویند "**موت الجامع**" در عرفان گاهی از آن به عنوان جهاد اکبر یاد می شود . جهاد اکبر یعنی : مرگ خصلتهای ناروایی که در جان لانه می کنند و ما را تباہ می کنند ما را از موضع انسانیمان دور می کنند . تصمیم بگیری این صفات نا پسند را در خودتان بشکنید . ما خودخواه هستیم . آفت داریم ، آفت ، جان ما را می میراند . یاران پیغمبر از صحنه ی نبرد برگشته بودند غبار به سر و صورتشان نشسته بود . وقتی خدمت پیغمبر رسیدند . پیغمبر (ص) یک نگاهی کرد و فرمود: «**مرحبا بَقَوْمِ قَضَى الْجِهَادِ الْاَصْغَرِ وَ بَقَى عَلَيْهِمُ الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ**» آفرین به قومی که جهاد کوچک را پشت سر گذاشته اند و الان جهاد بزرگ را در پیش رو دارند . به قول مولانا :

ماند فصمی زو بتر در اندرون

ای شهان کشتیم ما فصم برون

شیر باطن سفره‌ی فرگوش نیست
با بتی ما در جهاد اکبریم
شیر آن باشد که فود را بشکند

کشتن این کار عقل و هوش نیست
قد و جحلا من جهاد الاصغیریم
سهل دان شیری که صف‌ها بشکند
می‌توانی خودت را بشکنی به قول پوریای ولی :

گر بر دگران فرده‌نگیری مردی
گر دست فتاده را بگیری مردی

گر بر سر نفس فود امیری مردی
مردی نبود فتاده را پای زدن

یک آدم ضعیف پیدا می‌کنیم شروع می‌کنیم قدرت‌نمایی. حالا گاهی وقت‌ها خودنمایی ظاهری، می‌توانیم خوب دستش بیندازیم. آقا من به قدرت رسیدم حالا شروع کنم دیگران را بشکنم، له کنم. کمال نیست. هنر این است که انسان قدرت قسمت بالای وجودش، تعطیل نشود در اوج توانمندی خوب بتوانیم فکر کنیم، خوب بتوانیم تصمیم بگیریم، خوب بتوانیم عمل کنیم، امیرالمومنین سه نکته‌ی رومی فرماید: هنگام خشم نه تصمیم - نه تنبیه - نه دستور، هیچ کاری انجام ندهیم، چون حالت طبیعی نداریم، در این موقعیت یک آدم غیرطبیعی هر کاری بکند بعداً جز پشیمانی هیچ‌ره آوردی نخواهد داشت، زیرا خشم حالت برافروختگی است که فقط احساس داغ‌تهاجمی به انسان می‌دهد و فرد در این حالت فکر نمی‌کند و ممکن است هر اتفاقی بیفتد. اما اندکی بعد که این التهاب فرونشست، پشیمانی به بار می‌آورد. برای همین سفارش شده وقتی خشمگین شدید زود حالتان را عوض کنید، ایستاده‌اید، بنشینید، اگر نشسته‌اید دراز بکشید، آب دم‌دستان است کمی بنوشید تا این رادیاتور وجودتان که به جوش آمده فروکش کند.

موت احمر یا جهاد اکبر جنگیدن با خصلتهای منفی است که ما داریم شب‌عاشورا شب‌پالایش آخرین بازمانده‌های خصلتهای احتمالی منفی در یاران است، تا پاک پاک بشوند. خالص خالص و بعد بتوانند فردای بزرگ را رقم بزنند چون کجها راست نمی‌آفرینند "از کوزه همان برون تراود که در اوست" کسی می‌تواند راه راست را انتخاب کند که درون راست و درستی داشته باشد. این است که امشب شب‌تصفیه است. امشب برای یاران اباعبدالله دارد موت احمر اتفاق می‌افتد، البته در فرهنگ ما تا می‌گویند مرگ احمر، خون شهادت و اینها را بیاد می‌آوریم، در عرفان این تعبیر را ندارد. موت احمر جهاد اکبر است مقابله‌ی با خویش‌اینکه در سخت‌ترین حالت‌ها بتوانی بایستی.

زینب (س) بالاترین نمونه‌ی موت احمر

آیا می‌توان نمونه‌ای بالاتر و برتر از زینب (س) در این عرصه یافت؟ اگر باران بارد و ما زیر باران خیس شویم و این امر منجر به سرما خوردگی ما شود، باعث می‌شود ما بخشی از فعالیت‌های خود را کنار بگذاریم. اما در کربلا باران معمولی نیست، باران تازیانه‌ی سنگ‌شمارت بر زینب می‌بارد در

این موقعیت حضرت زینب (س) ایستادگی می کند و مصداق بارز موت احمر یا جهاد اکبر در وجود نازنین حضرت زینب (س) متجلی است. فردا شب هم وقتی که صحنه تمام شده، تازیانه خورده، شکسته شده، شهیدان در کنارش روی خاک افتاده اند، بچه ها ناتوان و زخمی، اصلاً غریب و تنهاست، با خدای خود می نشیند، زمزمه می کند با تمام شکستگی اش.

امام سجاد می فرماید: من نگاه کردم دیدم عمه نشسته اما تهجد و نماز شبش را فراموش نکرده، ارتباط و اتصالش را با پروردگار قطع نکرده. جزع نمی کند، اعتراض نمی کند، محکم ایستاده، دارد به بر نامه‌ی بعد می اندیشد.

موت الایض (مرگ سفید)

موت دوم که عرفا نقل میکنند: **الموت الایض** یعنی مرگ سفید و می گویند منظور از موت ایض گرسنگی است. یک اندیشه است. که عرفا می گویند: که بیچارگی انسان عمدتاً از این جا شروع می شود که آدم اسیر شکم خودش باشد. که به خوردن خیلی بها بدهد، شکم پرست باشد، به غذاهای الوان و رنگارنگ تن بسپارد و اگر یکبار در دسترس نبود پرخاشگر شود و بهم بریزد.

انس بن مالک یار پیامبر می گوید: یکروز پیغمبر روزه بود من برای افطار پیغمبر یک کم شیر تهیه کرده بودم اندکی شیر و یک تکه نان خشکیده‌ی جو. (عجیب است علی با همه‌ی عظمتش که غذایش اینقدر ساده بود می فرماید: "جانم به قربان پیغمبر که ریاضت هایش خیلی از من سخت تر بود. من به پای پیغمبر نمی رسم").

غذای ساده و آماده. حقیقتاً خودم هم خیلی گرسنه بودم شب بود هر چه منتظر شدم پیغمبر نیامد، اخلاقی اینجور بود که اول به نماز می رفت بعد می آمد افطار می کرد پیش خودم گفتم نیامده، شاید اصحاب میهمانش کرده‌اند غذایش را خورده، نوش جانش ما هم شیر را می خوریم چند دقیقه بعد دیدم پیغمبر آمد مستقیم رفت به سمت ظرف شیر. من هم بودم یک گوشه چشمی به آن کرد دید چیزی داخل ظرف نیست. به بستر رفت و خوابید ما گفتیم: خوب الحمدلله پیامبر غذایش را خورده و ما هم خوردیم". می گفت صبح وقتی از یاران پرسیدم: "پیغمبر مهمان کدامتان بوده؟" گفتند: مهمان کسی نبوده، در مسجد چند نفر از پیغمبر سؤال کردند و سوالها را جواب فرمودند و بعد به سمت خانه آمد". گفت: من فهمیدم پیغمبر دیشب افطار نکرده". انس می گوید: بیست سال با پیغمبر بودم انتظار داشتم یک بار این موضوع را به یادم بیاورد، به یادم نیاورد.

در نظر بگیرید اگر مثلاً خانم ما بیست سال پیش یک بار غذایش سوخته، همیشه به یادش می آوریم و به رخس می کشیم و با این کار باعث شکستن او می شویم. بنده همیشه این نکته را عرض می کنم که فرق غذاهای عالم فقط بیست سانتی متر است. از نوک زبان تا ته زبان شما بهترین غذا را که بخورید یا

نان و ماست بخورید غذا از این سقف زبان که بگذرد و به گلو برسد همه مساویند. شاید دومی هم خیلی ارزش غذایی بهتر باشد.

دعوی ما روی چیزهای خیلی بی ارزش است. موت ایض این است که صف خود را بکشی بالا. از اسفل سافلین خود را بکشی به اعلا علین. یک کم به عاطفه ات فکر کنی، یک کم به مغزت فکر کنی، به غذای این ها باید فکر کنیم. ما خیلی وقتها تصمیمی برای فکرمان می گیریم، یکسال می اندازیم عقب. هیچ اتفاقی هم نمی افتد. مثلا می گوئیم خوب است فلان کتاب را بخوانم یا روی فلان موضوع فکر کنم. "امشب نشد فردا شب، فردا شب نه، یک شب، یک هفته دیگر ولی اگر دلمان یک غذا را بخواهد، آیا آن را یک هفته عقب می اندازیم؟ اگر مثلا امشب دلمان هوس شلغم کند، امشب شد، شد، نشد فردا شب اگر شده زمین و آسمان را بهم بزنیم باید شلغم پیدا کنیم. اگر پس فردا شب شد دیگر طعنه زدنمان شروع می شود، یک شلغم از شما خواستیم هیچ کس به مسئله ی ما محل نمی گذارد. تحمل گرسنگی به قول عرفا ضمیر را صافی می کند:

اندرون از طعام فالی دار تا در آن نهر معرفت بینی

به گفته ی سعدی: "تهی از محمتی به علت آنکه تا بینی از طعام پری."

اتفاقا عالی ترین نمونه ی گرسنگی حضرت زینب (س) است. می فرماید: وقتی ما از کربلا خارج می شدیم سه روز بود غذا به دهان ما نرسیده بود. سه روز! محکم ایستاده اند. امام سجاد می فرماید: "در راه مقدار بسیار کمی نان به ما می دادند بچه ها از شدت گرسنگی گریه می کردند و من می دیدم، حضرت زینب (س) سهم خودش را هم بین بچه ها تقسیم می کرد و فقط یک لقمه در دهان خودش می گذاشت. اینقدر ضعیف و لاغر شده بود که امام سجاد می گفت: بعد از آن می دیدم عمه ام هیچگاه نمی توانست ایستاده نماز بخواند، نشسته نماز می خواند."

موت الاسود (مرگ سیاه)

موت سوم که عرفا مطرح می کنند، موت اسود (مرگ سیاه) تحمل اذیت ها و آزارهاست. خداوند در قرآن وقتی وصف یاران پیغمبر می کند که بعضی هم می گویند: این آیه را زمانی خواند که سلمان کنارش بود. دستش را زد به شانه ی سلمان و گفت: مصداق ایشان و کسانی هستند که از نسل ایشان هستند - بعضی ایرانیان - و آن قسمتی از آیه که با بحث ما تناسب دارد: «و لا یخافون لومة لائم» از لرزش سرزنش کنندگان بیم و هراس ندارد. اگر دستشان بیاندازند و تحقیرشان کنند وقتی به آنها توهین کنند، از مسیرشان یک قدم واپس نمی گذارند و گاهی اوقات ما اگر تلنگری بخوریم و یا دستمان بیاندازند، راهمان را رها می کنیم. مثلا کسی مطلبی علیه مان بنویسد و یا کسی حرفی بزند، زود عقب نشینی می کنیم و می گوئیم: حالا که وضع بدین صورت است و حیثیت من در خطر می باشد این کار

را نمی‌کنم. و لا یخافون، و گاه همین سرزنش‌ها پل رفتن آنهاست از همین سرزنش‌ها برای پیش رفتن بهره می‌گیرند. شیوه‌ی انسانهای بزرگ چنین است، موت اسود. یک شاعری می‌گوید:

اولیایند مست حق دائم لا یخافون لومة لائم

اولیا همیشه مست حق هستند. هیچ خوبی نیست که همسایه‌ی تلخی و دشواری نباشد و تو هرچه خوبتر شوی مشکلات بزرگتر می‌شود و رنج پا به پای تو اوج می‌گیرد. روحهای بزرگ همسایه‌ی رنجهای بزرگند. من واقعا یکشب به این نکته فکر کردم نمی‌دانم شاید باز هم این نکته را اشاره کرده باشم - به گمانم علی اگر در چاه حرف می‌زد مخاطبی پیدا نمی‌کرد. با سایه‌ی خودش در انعکاس نور ماه حرف می‌زد چون علی را فقط علی می‌فهمد. مگر آدم اینقدر تنها می‌شود. خدا رحمت کند حاج سید احمد آقا را، در ایام فجر نیز می‌باشیم. ایشان یکبار جمله‌ای گفت که انعکاس و بازتاب و نقد و نظرها را برانگیخت. ایشان گفت: امام تنهاست. شهید بهشتی جمله‌ای در رابطه با نظر احمد آقا بیان کرد و گفت: "وقتی پرندگان پرواز می‌کنند هر کدام یک سقف پرواز دارد. مثلا گنجشک صد متر می‌تواند بالا برود. پرندۀ دیگر هفتصد متر. و در اوج عقاب تنها می‌ماند و امام عقاب است." او تنهاست به این دلیل یعنی یک افقی دارد که دیگران به این افق نمی‌رسند. پس امام تنهاست و البته دقیق و درست می‌تواند باشد. اما ظرافتی هست در این قضیه به هر حال انسان‌ها وقتی بزرگ می‌شوند رنجشان هم بزرگ می‌شود. علی به همان اندازه که بزرگ است رنجش بزرگ است. رنجش منطقه‌ای نیست رنجی دارد که به تمام انسان و جهان دامن می‌گسترده سر به بستر می‌گذارد و می‌گوید: علی از کجا معلوم که در گوشه‌ای انسانی گرسنه باشد تو سر آرام بر بستر بگذاری. نگران انسانیت است. "ولا یخافون لومة لائم" مصداق واقعی آن حضرت زینب (س) است چقدر او را اذیت کردند و چقدر او را به مسخره گرفتند، بعضی حرفها را نمی‌شود گفت. من خودم از مطرح کردن آنها می‌هراسم. واقعا اگر بعضی از حرفهای او را که به حضرت زینب (س) زده اند را بگوییم، خیلی احساس شکستگی خواهیم کرد. چقدر این خانم بزرگ است. شاید تعبیرم تعبیر خوبی نباشد، ابن زیاد پاشنه‌ی آشیل حضرت زینب (س) را می‌شناخت و می‌دانست به لب ابا عبدالله چوب بزند زینب چه حالی می‌شود. این که سرمحسوب وجودش رادرتشت ببیند!

آن لعین می‌دانست زینب (س) چقدر ابا عبدالله را دوست دارد. با چوب لای دندانهای ابا عبدالله را باز می‌کرد به مسخره می‌گفت: زینب عجب دندانهای قشنگی دارد برادرت."

می‌توانید تصورش را بکنید این جمله‌ای که حضرت فرمود: "ما رأیتُ إنا جمیلا" پس از تمسخر عبیدالله است. عبیدالله گفت: زینب حکایت کن ببینم در کربلا، خوش گذشت؟ آنجا چه دیدی؟ و حضرت زینب این جواب را داد: "ما رأیتُ إنا جمیلا."

تمام این مجالس تمسخر بوده. می گویند در شام حضرت زینب فاصله ی زیادی با سر ابا عبدالله نداشت یک زن به خاطر اینکه حضرت زینب را بشکند، از پشت بام به کسی که حامل سر ابا عبدالله بود، گفت: این سر را نزدیک بیاور و من به قیمت این نزدیکی، این گردن بند را به تو می دهم. گردن بند را از گردن باز کرد تا به حامل سر بدهد تا او را به سر نزدیک کند و این زن به سر ابا عبدالله اهانت کند. و زینب دارد این صحنه ها را می بیند. چقدر شانه ها باید صبور باشد که این صحنه ها را تحمل بکند.

موت الاخضر (مرگ سبز)

موت چهارم موت اخضر است یعنی مرگ سبز: عرفا می گویند: پوشیدن لباس ساده و حتی وصله دار یعنی خیلی در بند این لباس نباشیم.

گذر گاه تو بر اوج فلک بی

دلا راه تو پر خار و فسک بی

برآور تا که بارت کمتر بی

گر از دستت بر آید پوست از تن

اسیر این نباشیم که اگر اتوی لباسمان بهم خورد ناراحت شویم. در مجلسی می نشینیم همه ی رنج ما این است که چه می شد اگر این جا صندلی می گذاشتند و ما روی صندلی می نشستیم یا مثلا اتوی چادر ما بهم نخورد زیرا اتو کردن آن مشکل است. نمیخواهم بگویم این ها مهم نیست اتفاقا باید به این ها پرداخت. آقای قرائتی می گفت: یک روز بعد از این که سخنرانی ام تمام شد، از دفتر امام زنگ زدند گفتند: امام به شدت از شما ناراحت است. "نوار سخنرانی ام را یکبار دیگر گذاشتم گوش کردم، نگاه کردم بینم اشکال کجاست. چیزی متوجه نشدم، گفتم: من چیزی ندیدم مسئله کجاست؟ گفت: امام فرمودند: اتو کشیدن را مسخره کردی من لباسهایم را اتو می کنم. من حتی زیر پیرهنی ام را اتو می کنم، مسلمان باید تمیز باشد مرتب باشد، شیک باشد، عیب ندارد شما امام را می دیدید که چگونه بود این هست، اما در بند این مسائل نباشید آزاد باشید به اقتضای عقل به اقتضای موقعیت اتفاقی افتاد بتوانید بر تابید.

موت اخضر زینب (س)

به چهار مرگ اشاره کردیم موت احمر، موت ابیض، موت اسود و موت اخضر، خیلی تلخ است گفتن این مسئله و بسیار سخت است شنیدن آن نمی توانم به شیوه ی روضه خوانها و مداح ها بگویم. وقتی در مداحی این مسئله را می خواهند طرح کنند می گویند: امام زمان معذرت می خواهم که می خواهم این را بیان کنم. ولی در این جا باید واقعا از پیش گاه امام زمان برای طرح این مسئله عذرخواهی کنم. قصد ما نوحه خواندن یا مرثیه سرایی نیست اما لحظاتی شما را به عصر عاشورا ببرم، تا ببینید موت اخضر زینب چگونه است لباس زینب چگونه است.

ابا عبدالله دختری دارد به نام فاطمه صغری که در واقعه ی کربلا سیزده ساله است و کسی است که بعد ها با حسن مثنی ، پسر امام حسن مجتبی ازدواج می کند . این خانم می گوید : وقتی غروب شد و دیگر صدای پدرم در گوداله قتله گاه خاموش شده بود ، سپاهیان دشمن به سمت خیمه های ما هجوم آوردند . همین طور که می آمدند ما را می زدند ، موی ما را می گرفتند ، و بر زمین می کشیدند ، اذیت می کردند لباسهای ما در چنگ آنها بود و سعی می کردند لباسها را از بدن ما بیرون بکشند ، بعد هم آمدند وارد خیمه گاه شدند و خیمه گاه را آتش زدند بچه ها پریشان شده بودند مانده بودند چه کار کنند ، از حضرت زینب سؤال کردند و حضرت زینب فرمودند : از امام سجاد باید سؤال بکنیم . از امام (ع) سؤال کردند امام فرمودند : " علیکن بالفرار " سعی کنید به بیابان فرار کنید و هر کدامتان گوشه ای پنهان شوید . می گفت : من نگاه کردم دیدم دامن بچه ها آتش گرفته و بدن بچه ها می سوخت . حالا تصور کنید بچه ای را که تشنه باشد ، یتیم باشد ، تنها باشد ، بدنش هم بسوزد ناله بزند .

می گوید در همین موقعیت می دیدم سواران دنبال ما می دویدند من سعی کردم فرار کنم یکی از این سواران به من رسید نیزه اش را چنان در کمر من فرو برد که من به رو به زمین افتادم لحظه ای بیهوش شدم وقتی به هوش آمدم دیدم روسری ندارم . رفتم سراغ عمه ام زینب (س) گفتم :

« یا عمه هل لک خرقه استر بها » . عمه جواب داد : « عمتک مثلک » .

خدایا ، پروردگارا بر ایمان ما به کربلای ابا عبدالله بیافزای ؛

ما را با این معارف تاریخ ساز ، دوران ساز ، آشنا تر بگردان ؛

ما را بر محبت حسین بمیران ؛

ما را با حسین محشور گردان ؛

امضای حسین را پای قلب ما بنشان . امشب را هم برای ما عاشورا قرار بده و شعله ی این محبت را در جان نسل های آینده و ذریه ی ما روشن نگه دار ، زیارتش را در دنیا و شفاعتش را در آخرت نصیب ما بگردان . بصیرتی از جنس بصیرت کربلا به چشمهای ما ببخش ، گام ما را بر صراط حسین استوار بدار . و در ظهور آنکه انتقام خون حسین مظلوم خواهد گرفت تعجیل بفرما ، ما را از یاران ، یاوران ، همدلان و همراهانش قرار بده ، همه ی آنها که به این مجالس و محافل خدمت می کنند و دوستانی که سال گذشته بودند و الان نیستند . خدایا شهیدان این مسجد را با شهیدان کربلا محشور بگردان ، خدایا توفیق خدمت به این مجالس را به ما عطا بفرما - هر آنکس که در گسترش این فرهنگ کمک می کند به او توفیق عنایت بفرما . این قلیل توслات را به کرم و رأفت پذیر - برحمتک و رأفتک یا ارحم الراحمین .